

سال گذشت فردوسی فرزند باد

پیران ویسه، سردار و مشاور افراسیاب است. با این حال از چهره‌های دوست‌داشتنی و بزرگوار شاهنامه محسوب می‌شود. او پدر جویره، یکی از زنان سیاوش و پدر بزرگ فرود است. پیران برای تورانیان راه‌گشا و راهنما است. خردمند و دلیر و فداکار است و به تعبیری مرواریدی است در مرداب توران.

بیژن: بیژن فرزند گیو و نوه گودرز، تداعی‌گر داستان بیژن و منیژه و کشتن گرازان ارامان و چاه سیاه است. بیژن جوانی است شیر دل و جسور که از فرط تهور کم‌تر دور اندیشی و احتیاط از خود بروز می‌دهد. او مظهر وفاداری در عالم دوستی نیز هست.

گرگین: برخلاف دیگر ایرانیان، مظهر بی‌وفایی و دغل‌کاری در دوستی است.

کی خسرو: کی خسرو آرمانی‌ترین پادشاه شاهنامه محسوب می‌شود. او گوهر و هنر را با هم دارد. او فرزند سیاوش و فرنگیس است، یعنی از خون ایران و توران، اما برخلاف برادر ناتنی‌اش، فرود که در جنگ با ایرانیان کشته می‌شود، کشته افراسیاب خون ریز، یعنی پدر بزرگ خود است. «اگر سیاوش فرشته خو را در انتهای قطبی تصور کنیم که در منتهای قطب مقابل آن ضحاک



فردوسی و هنرمندی

در فلق



قهرمان ما و ضد قهرمان های ماندگار

(بخش پایانی)

پژوهش‌گر: محمد حنیف

فریبرز: فریبرز پسر کی کاووس است. او ادعای پادشاهی دارد، اما کی کاووس تسخیر «دژ بهمن» در نزدیکی اردبیل را شرط ولیعهدی فریبرز قرار می‌دهد. اما **کی خسرو** موفق به تسخیر دژ بهمن شده و شانس پادشاهی را از فریبرز می‌گیرد. فریبرز، فرنگیس، مادر کی خسرو را به زنی می‌گیرد. پس از قتل فرود به دست طوس، به سرداری سپاه ایران برگزیده می‌شود.

اهریمن خوی قرار داشته باشد، کی خسرو در میانه‌ی نیمه خوب، یعنی در نقطه‌ی اعتدال کامل واقع قرار می‌گیرد. ... آرامش، صلابت و مهر و قهر را با هم و در جای خود دارد. آسان‌گیر است، اما نه چندان که رشته‌ی کارها از هم بگسلد. بخشنده است، اما نه مسرف. شجاع است و دلیر ... و بر همین قیاس مجموعه‌ای از تعادل روح و جسم و سلامت کلیه‌ی قوای انسانی است. نه تنها شاه آرمانی که انسان نمونه‌ی شاهنامه است.»

فرود: فرود پسر سیاوش و جریره است. او جوانی پاک و با صفا و عاطفی و سخت‌تند و تیز است و بالاخره در



«کلات» با حمله‌ی طوس و پاراننش کشته می‌شود؛ یعنی دست‌هایش قطع شده و در دژ کلات جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. مادرش دژ را به آتش می‌کشد تا دژ به دست دشمن نیفتد. (و در پایان خود نیز با دشنه‌ی فرود خود کشتی می‌کند)

گشتاسپ: گشتاسپ در گزارش‌های دینی، پادشاهی ستوده و با ویژه‌گی‌های خوب است. او در کتاب‌های دینی زردشتیان، مؤمن، فداکار، دست‌کار، مدیر و مدبر، با عاطفه و معرفی می‌شود، اما در شاهنامه از گشتاسپ چهره‌ای خودکامه، قلدر مآب، حيله گر و سیاست باز نشان داده شده است. او اسفندیار (پسرش را) به بند می‌کشد و بالاخره زمینه‌ی کشتن این جوان دلاور را به دست رستم فراهم می‌کند. او برخلاف برادرش، زریر که در سخن فردوسی، نیک و پاک دین و دلاور معرفی شده، چهره‌ای منفی از خود نمایش می‌دهد. گسترنده اصلی دین زرتشت نیز همین گشتاسپ است.

اسفندیار: اسفندیار فرزند گشتاسپ، کسی است که تبار شاهی و هنر پهلوانی را در وجود خود جا داده است و به شدت معتقد به پیوند دین و دولت است. اسفندیار دو ویژه‌گی ممتاز دارد: **آزمندی و نیک‌دلی** در حالی که به سختی خواهان جانشینی پدر است، اما از به بند کشیدن پهلوانی چون رستم فرار می‌کند. بارها نجات دهنده پدر از ورطه‌های خطرناک است. روپین‌تن است و دلاور و نقطه‌ی ضعفش چشمان او است؛^{*} جایی که رستم بالاخره با مشورت سیمرغ و زال، تیر فراهم آمده از شاخه‌ی گز را بر آن می‌نشانند.

حال پس از آشنایی با ویژه‌گی‌های قهرمانان اصلی شاهنامه، با شیوه‌های قهرمان سازی فردوسی آشنا می‌شویم. شیوه قهرمان سازی (شخصیت‌پردازی) فردوسی، استفاده از هر سه روش متداول **توصیف مستقیم، معرفی از طریق اعمال و نمایاندن بخش‌هایی از شخصیت افراد** در قالب گفت و گو است. و بیش‌تر به همین دلیل خواننده، پس از مطالعه‌ی مجموعه‌ی داستان‌های شاهنامه با ویژه‌گی‌های جسمانی، پایگاه اجتماعی و ویژه‌گی‌های روانی شخصیت‌های اصلی یا قهرمانان و ضد قهرمانان این حماسه‌ی بی‌مانند آشنا می‌شود.

رستم در جنگ با دیو سفید، لختی از خود ضعف نشان می‌دهد. دلش از ترس می‌لرزد و این ترس، چون ناقص برجسته‌گی صفات اخلاقی است، قهرمان اصلی شاهنامه را به شخصیت نزدیک‌تر می‌کند. در این داستان، توصیف مستقیم دیو سفید و واکنش رستم در مقابل او این‌گونه آمده است:

به تاریکی اندر، یکی کوه دید
سراسر شده غار از و ناپدید
به رنگ شبه روی و چون شیر موی
جهان پر ز پهنا و بالای او(ی)**

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه
از آهنش ساعد، ز آهن کلاه
... از و شد دل پیلتن پُر نهیب
بترسید کامد به تنگی نشیب

در اسطوره زال نیز، پس از آن که کسی را یارای بازگویی واقعه‌ی تولد فرزند بر سام نیست، دایه‌ای در گفت و گو با سام، ویژه‌گی نوزاد (زال) را این‌گونه بیان می‌کند:

تنش نقره سیم و رخ*** چون بهشت
برو بر نبینی، یک اندام زشت
از آهو همان، کش سپید است موی

و این گونه است بیان ویژه‌گی پای‌بندی سام به قوانین اجتماعی در این گفتار:

** (اوی، صحیح است - محمد کرمی)

*** «تنش نقره سیم و رخش چون بهشت

* همان‌گونه که «آشیل» نقطه‌ی ضعفش در پاشنه‌ی پایش بود و سرانجام به تیری به پاشنه‌اش مرد، اسفندیار روپین‌تن نیز با تیر دو شاخه‌ی درخت‌گز رها شده از کمان رستم جهان پهلوان زندگی را بدرود گفت (محمد کرمی)



چه گویم که این بچه (ی) دیو چیست؟
 پلنگ و دو رنگ است و گر نه پری است
 از این ننگ بگذارم ایران زمین
 نخواهم بر این بوم و بر، آفرین
 نمونه‌ی دیگر توصیف مستقیم در داستان زال و رودابه
 است. در این داستان که در دوره منوچهر اتفاق می‌افتد،
 ویژه‌گی‌های ظاهری رستم چنین توصیف می‌شود:
 بدان بازوی و یال و آن پشت و شاخ
 میان چون قلم، سینه و بر، فراخ
 دو رانش چورانِ هیونانِ ستر
 دل شیر نر دارد و زورِ ببر
 بدین خوب رویی و این فر و یال
 ندارد کس از پهلوانانِ همال

حوادث داستان، مظهر دلاوری و خردورزی تلقی می‌شوند.
یکی از توصیف‌های دراماتیک شاهنامه در داستان کاموس کشانی آمده است. خواننده پس از مطالعه‌ی این ابیات، رستم را در خاطر مجسم می‌کند که چه لباس‌های جنگی به تن می‌کند، چه گونه بر رخس می‌نشیند و عازم نبرد می‌شود. تصویر زنده‌ای که فردوسی در این داستان از رستم ارائه می‌دهد، یکی از درخشان‌ترین صورت‌های زنده و دل‌انگیز شاهنامه است. رستم پس از اشکبوس می‌گوید:

کنون یک سره دل پر از کین کنید
 بروهای جنگی، پر از چین کنید
 که من رخس را بستم امروز نعل
 به خون کرد خواهم سر تیغ، لعل
 بسازید کامروز روز نوشت
 به خون سر به سر گنج کی خسروست
 پس از این گفتار و جواب بزرگان ایران، فردوسی چنین تصویری از رستم ارائه می‌دهد:
 بپوشید رستم سلیح نبرد
 آوردگه رفت با دار و برد
 زره زیر بُد، جوشن اندر میان
 از آن پس بپوشید بهر بیان
 گران مایه مغفّر به سر، بر نهاد
 همی کرد بدخواهش از مرگ یاد

به نیروی بزدان میان را بیست
 نشست از بر رخس، چون پیل مست
 ز بالای او آسمان خیره گشت
 زمین از پی رخس او تیره گشت
پس از این اشعار، فردوسی تصویری از به صدا درآمدن بوق و کوس در هر دو لشکر و به حرکت درآمدن ستوران ارائه می‌دهد و سپس جنگ الوی و کاموس و رستم و نبرد رستم و کاموس چنان موجز و ماهرانه به نظم در می‌آید که گویی، خواننده خود شاهد این نبرد است.
پولادوند در داستان خاقان چین، با اشاره افراسیاب به جنگ سپاه ایران می‌آید. او ابتدا پشت طوس را با خاک آشنا می‌کند. سپس گیو را به بند می‌کشد. آن گاه رهام و بیژن را که به یاری گیو و طوس شتافته‌اند، به خاک می‌افکند و سپس نشان ایرانیان را با خنجر به دو نیم می‌کند. پس از این درگیری‌ها، فریبرز و گودرز و دیگر گردن‌کشان سپاه ایران به نزد رستم رفته، چنین تصویری از شخصیت پولادوند ارائه می‌دهند:

بگفتند با رستم کینه خواه
 که پولادوند اندرین رزم گاه



پرداخت شخصیت در عمل هم در تمامی داستان‌های پهلوانی شاهنامه، خود را نشان می‌دهد. در حقیقت با اعمال افراسیاب و حمله‌های پی‌درپی‌اش به ایران، خیانت، عهد شکنی، فزون خواهی، بد اندیشی و شرارت‌هایش نشان داده می‌شود.

از این که سیاوش در عمل از گناه چشم می‌پوشد، خواننده به پاکی روح او و اخلاق و ایمانش واقف می‌گردد.

از این که رستم رشادت‌ها و زیرکی‌ها از خود نشان می‌دهد، درمی‌یابیم که دلیر است و نیرومند و از این که راه پیروزی بر قدرت جوانی سهراب و راز برتری بر روین تنی اسفندیار را می‌یابد، او را چاره‌گر می‌دانیم.

کی خسرو در علم آرمان‌خواهی خود را نشان می‌دهد و کاووس در عمل خیره‌سری‌هایش را.

طوس در خلال اعمالش، سرداری بی‌تدبیر را به نمایش می‌گذارد و پیران و گودرز در خلال ظهورشان در

رستم دارنده همه‌ی آنها است. او دارنده والاترین گوهرهای مردمی است.^۱

خواننده با مطالعه‌ی این داستان‌ها، نه تنها با زوایای جسمانی و روانی رستم - که در بسیاری از داستان‌ها حضور دارد - آشنا می‌شود، که این شناخت کمابیش در مورد دیگر پهلوانان سرنوشت‌ساز شاهنامه هم چون پهلوان جوانی چون بیژن نیز صادق است.



فردوسی در داستان بیژن و منیژه، گاه با حداقل تمهیدات، ابعاد مختلف جسمی، روحی، اخلاقی و اجتماعی شخصیت‌ها را به نمایش می‌گذارد. خوانندگان با مطالعه‌ی چند بیت از این داستان، به عمق افکار و احساسات شخصیت‌ها پی می‌برند. توصیف‌های کوتاه اما روشن و گویای فردوسی در داستان بیژن و منیژه از این قرار است:

«هنگامی که منیژه برای برافروختن آتش و رهانیدن بیژن از چاه گرگساران در جست و جوی هیزم است و در همان حال، بی تابانه فرا رسیدن شب را انتظار می‌کشد، فردوسی در دو بیت، اضطراب درونی این عاشق پاک باخته را به وضوح تمام مجسم می‌کند:

منیژه به هیزم شتاید سخت

چو مرغان برآمد به شاخ درخت
به خورشید بر چشم و، هیزم به پر
که تا کی بر آرد شب از کوه، سر
و چون شب فرا می‌رسد، اضطراب نفس‌گیر منیژه چنین تصور می‌شود:

۱- شعار، دکتر جعفر؛ انوری، دکتر حسن، غننامه‌ی رستم و سهراب، انتشارات علمی، چاپ نهم، ۱۳۷۷، ص ۵۰.

به زین بر، یکی نامداری نماند
ز گردان لشکر سواری نماند
که نفکند بر خاک پولادوند
به گرز و به خنجر، به تیر و کمند
همه رزم‌گه، سر به سر ماتم است

بدین کار فریاد رس، رستم است
فردوسی با توصیف این صحنه‌ها، شخصیت پولادوند را در عمل نشان می‌دهد و مهم‌تر از آن زمینه را برای شناخت بهتر شخصیت رستم فراهم می‌آورد. حکیم طوس، چهار دلاور ایران یعنی **طوس و گیو و رهام و بیژن** را در مقابل پولادوند به گورانی تشبیه می‌کند که دشمن چون شیر به دنبال آنها است. سپس رستم آماده نبرد با پولادوند می‌شود. او در اولین حمله، عمودی بر سر پولادوند می‌زند، ولی این بار برخلاف نبردهای پیشین، گویی کوهی استوار در مقابل رستم ایستاده است و در این لحظه است که رستم از جلد قهرمان بیرون آمده، با خدای خود در مورد احتمال شکستش حرف می‌زند؛ عملی که در باورپذیری رستم به عنوان یک شخصیت، تأثیر به سزایی دارد:

گر این گردش جنگ من، داد نیست

روانم بدان گیتی آباد نیست
روا دارم از دست پولادوند

روان مرا بر گشاید ز بند
که گر من شوم کشته بر دست اوی
به ایران نماند یکی جنگجوی

نه مرد کشاورز و نه پیشور

نه خاک و نه کشور، نه بوم و نه بر
عدول رستم از دایره قهرمانی در داستان‌های رستم و

اسفندیار و در جنگ با سهراب نیز بروز می‌کند. خواننده پس از مطالعه‌ی داستان‌های پهلوانی شاهنامه در می‌یابد که «رستم برترین آفریده فردوسی است؛ اما او تنها نمودار نیرو نیست؛ او مجموعه‌ای است از اندیشه و خرد، نیرو و دلاوری، بردباری و از خودگذشته‌گی، زیرکی و منطقی سخت و استوار. او نمونه‌ی آرمانی فردوسی است. او تنها نماینده و مظهر توده‌های ایرانی است که به قلم هنرمند آفرین فردوسی، با اجتماعی از نیکوترین گوهرهای مردمی در قالب یک مرد تجسم یافته است. او در عین حال، وحدتی است از گوهرهای متضاد. او خرد گودرز و ایران، پهلوانی و آیین خواهی گیو، دلیری و میهن دوستی و از خودگذشته‌گی بهرام، بی‌باکی و پیش‌روی بیژن، نیرومندی شگفت‌آور و پاک‌دلانه‌ی سهراب و نازک‌دلی و آزر م سیاوش را در خود جمع کرده است. اگر هر یک از ایشان خداوندگاران گوهرهای ویژه خویش هستند،

سخنان او با گرسیوز، به بسیاری از ویژگی‌های درونی این شخصیت پی می‌بریم. از خلال گفتارهای او که در آغاز گرسیوز را به مبارزه می‌خواند و بلافاصله از او تقاضای پای‌مردی نزد افراسیاب می‌کند، شخصیت جسور و با شهامت، اما جوان و خام بیژن هر چه بیش‌تر نمودار می‌شود. نیز چنین است سخنان مکارانه‌ی گرگین برای فریفتن بیژن که به وضوح تمام، حيله‌گری او را برای خواننده داستان آشکار می‌کند. نمونه‌هایی از این دست، فراوان است.^۲

اگر شخصیت‌های شاهنامه را با توجه به تقسیم‌بندی شخصیت در آثار دراماتیک تحلیل نمایم، انواع شخصیت در شاهنامه از این قرار خواهد بود:

بر این اساس، رستم، اسفندیار، سهراب، کی‌خسرو، زال، سام، سیاوش، فرود، بیژن و ... شخصیت‌های سمپاتیکی^۳ هستند. این دسته از شخصیت‌ها در آثار نمایشی، هم‌دردی تماشاگر را برانگیخته، بیش‌تر در محور درام قرار می‌گیرند. اما شخصیت‌هایی هم چون افراسیاب، شغاد، پولادوند، خاقان چین، دیو سفید، جادوگر، سودابه، گرسیوز و ... **شخصیت‌های آنتی‌پاتیکی^۴** به شمار می‌روند. این شخصیت‌ها، کنش‌هایشان در مقابل شخصیت نوع اول قرار گرفته و می‌خواهند با طرح دیسه، شخصیت‌های سمپاتیک را از میان بردارند. اما شخصیت‌های مهمی چون سیمرغ، رخس، فریدون، سیندخت، زنده رزم، گیو، گودرز و ... از نوع **شخصیت‌های پشتیبان^۵** هستند؛ یعنی بیش‌تر در خدمت شخصیت‌های سمپاتیک قرار دارند و عموم شخصیت‌هایی که در مواقع جنگ در هر یک از دو طرف سپاه نقش‌آفرینی‌های جزئی می‌کنند و یا شخصیت‌هایی هم چون «دیوزاد» یا «موبد»، «دایه زال» و ... **شخصیت‌های فرعی^۶** هستند که گاه در درام حضور پیدا کرده، نقشی کوچک را در طرف‌داری از قهرمان یا ضد قهرمان ایفا می‌کنند.

۲- بیات بابلقانی، حسن، بررسی داستان بیژن و منیژه از دیدگاه هنر داستان‌پردازی و اسطوره‌شناسی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، استاد راهنما: دکتر محمد حسن حائری، استاد مشاور: دکتر محمد حسن حسن‌زاده؛ سال ۷۷، ص ۵۹.

۳ - Sympathic

۴ - Antipathic

۵ - Support

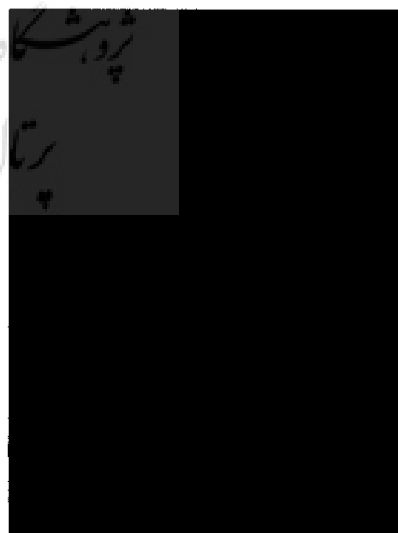
۶ - Minor Personage

منیژه سبک آتشی بر فروخت که چشم شب‌قیرگون را بسوخت به دلش اندرون بانگ روینه خم

که آید زره رخس پولاد شم **فردوسی در این بیت** اخیر، موسیقی کلمات و قافیه‌ها را چنان به کار گرفته است که گویی آدمی باز گفت واژگان را، که صدای قلب منیژه را می‌شنود.

این شیوه غیر مستقیم فردوسی در نشان دادن حالات و ویژگی‌های شخصیت‌ها یکی از موفق‌ترین شخصیت‌پردازی است. فردوسی با به تصویر کشیدن ملموس‌ترین حالت آدم‌ها در مقابل یک موقعیت ویژه، با قدرت فراوان سخنوری خود، خوانندگان را نیز در تجربه‌ی آن موقعیت به خوبی سهیم می‌کند.

ویژه‌گی‌های بسیاری از شخصیت‌های داستانی بیژن و منیژه را از همین اشاره‌ها و نشانه‌ها، غیر مستقیم می‌توان شناخت. رستم در اولین دیدارش با منیژه، با سخنانی تند او را از خود می‌راند و پس از شناختن او، در تمام مدتی که هویت خود را از دختر افراسیاب پنهان کرده، سعی دارد از او اطلاعاتی درباره بیژن به دست آورد و به هر شکلی به دست خود او پیامی سری برای بیژن بفرستد. خواننده در رویارویی با همین صحنه‌ها، حزم و دور اندیشی یک پهلوان جهان دیده را به چشم می‌بیند و این جنبه از شخصیت او برایش هر چه ملموس‌تر روشن می‌شود. پیدا



است که این شیوه شخصیت‌پردازی، بسیار رساتر و موثرتر از آن است که راوی داستان بدون انعکاس اعمال و رفتار و شخصیت‌ها صفات و ویژه‌گی‌هایی را به آن‌ها نسبت دهد.

علاوه بر رفتار شخصیت‌ها، آن چه ما را به شناخت حالات درونی آنان رهنمون می‌شود، گفتارها و سخنان آنها است. در صحنه‌ی اسارت بیژن در کاخ منیژه و

سخنان او با گرسیوز، به بسیاری از ویژگی‌های درونی این شخصیت پی می‌بریم. از خلال گفتارهای او که در آغاز گرسیوز را به مبارزه می‌خواند و بلافاصله از او تقاضای پای‌مردی نزد افراسیاب می‌کند، شخصیت جسور و با شهامت، اما جوان و خام بیژن هر چه بیش‌تر نمودار می‌شود. نیز چنین است سخنان مکارانه‌ی گرگین برای فریفتن بیژن که به وضوح تمام، حيله‌گری او را برای خواننده داستان آشکار می‌کند. نمونه‌هایی از این دست، فراوان است.^۲

اگر شخصیت‌های شاهنامه را با توجه به تقسیم‌بندی شخصیت در آثار دراماتیک تحلیل نمایم، انواع شخصیت در شاهنامه از این قرار خواهد بود:

بر این اساس، رستم، اسفندیار، سهراب، کی‌خسرو، زال، سام، سیاوش، فرود، بیژن و ... شخصیت‌های سمپاتیکی^۳ هستند. این دسته از شخصیت‌ها در آثار نمایشی، هم‌دردی تماشاگر را برانگیخته، بیش‌تر در محور درام قرار می‌گیرند. اما شخصیت‌هایی هم چون افراسیاب، شغاد، پولادوند، خاقان چین، دیو سفید، جادوگر، سودابه، گرسیوز و ... **شخصیت‌های آنتی‌پاتیکی^۴** به شمار می‌روند. این شخصیت‌ها، کنش‌هایشان در مقابل شخصیت نوع اول قرار گرفته و می‌خواهند با طرح دیسه، شخصیت‌های سمپاتیک را از میان بردارند. اما شخصیت‌های مهمی چون سیمرغ، رخس، فریدون، سیندخت، زنده رزم، گیو، گودرز و ... از نوع **شخصیت‌های پشتیبان^۵** هستند؛ یعنی بیش‌تر در خدمت شخصیت‌های سمپاتیک قرار دارند و عموم شخصیت‌هایی که در مواقع جنگ در هر یک از دو طرف سپاه نقش‌آفرینی‌های جزئی می‌کنند و یا شخصیت‌هایی هم چون «دیوزاد» یا «موبد»، «دایه زال» و ... **شخصیت‌های فرعی^۶** هستند که گاه در درام حضور پیدا کرده، نقشی کوچک را در طرف‌داری از قهرمان یا ضد قهرمان ایفا می‌کنند.

۲- بیات بابلقانی، حسن، بررسی داستان بیژن و منیژه از دیدگاه هنر داستان‌پردازی و اسطوره‌شناسی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، استاد راهنما: دکتر محمد حسن حائری، استاد مشاور: دکتر محمد حسن حسن‌زاده؛ سال ۷۷، ص ۵۹.

۳ - Sympathic

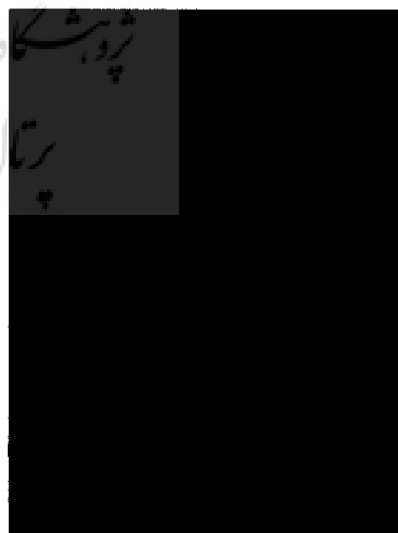
۴ - Antipathic

۵ - Support

۶ - Minor Personage

منیژه سبک آتشی بر فروخت که چشم شب‌قیرگون را بسوخت به دلش اندرون بانگ روینه خم که آید زره رخس پولاد شم **فردوسی در این بیت** اخیر، موسیقی کلمات و قافیه‌ها را چنان به کار گرفته است که گویی آدمی باز گفت واژگان را، که صدای قلب منیژه را می‌شنود. **این شیوه غیر مستقیم** فردوسی در نشان دادن حالات و ویژگی‌های شخصیت‌ها یکی از موفق‌ترین شخصیت‌پردازی است. فردوسی با به تصویر کشیدن ملموس‌ترین حالت آدم‌ها در مقابل یک موقعیت ویژه، با قدرت فراوان سخنوری خود، خوانندگان را نیز در تجربه‌ی آن موقعیت به خوبی سهیم می‌کند.

ویژه‌گی‌های بسیاری از شخصیت‌های داستانی بیژن و منیژه را از همین اشاره‌ها و نشانه‌ها، غیر مستقیم می‌توان شناخت. رستم در اولین دیدارش با منیژه، با سخنانی تند او را از خود می‌راند و پس از شناختن او، در تمام مدتی که هویت خود را از دختر افراسیاب پنهان کرده، سعی دارد از او اطلاعاتی درباره بیژن به دست آورد و به هر شکلی به دست خود او پیامی سری برای بیژن بفرستد. خواننده در رویارویی با همین صحنه‌ها، حزم و دور اندیشی یک پهلوان جهان دیده را به چشم می‌بیند و این جنبه از شخصیت او برایش هر چه ملموس‌تر روشن می‌شود. پیدا



است که این شیوه شخصیت‌پردازی، بسیار رساتر و موثرتر از آن است که راوی داستان بدون انعکاس اعمال و رفتار و شخصیت‌ها صفات و ویژه‌گی‌هایی را به آن‌ها نسبت دهد.

علاوه بر رفتار شخصیت‌ها، آن چه ما را به شناخت حالات درونی آنان رهنمون می‌شود، گفتارها و سخنان آنها است. در صحنه‌ی اسارت بیژن در کاخ منیژه و